

معضل توده ها ، کابوس روشنفکر جدا از توده !**در رابطه با نقد " کورش عرفانی "**

در مقاله " چرخ پنجم " تلاش کرده بودم تا به نقش و جایگاه توده ها ، در شرایط اختناق مطلق و در زیر یک " سرکوب سازمانیافته " نه در نگرش خود ، آنگونه که ایده آل ما است و باید باشد ، بلکه به مثابه یک واقعیت مستقل از ذهن ، آنگونه که هست ، بپردازم .

نقد " کورش عرفانی " اگر چه بدلیل شناختی که از او و زاویه دیدش نسبت به این موضوع در کنار مسائل دیگر داشتم ، اساسا برایم غیر قابل انتظار نبود با این حال انتظار داشتم که بدلیل همان شناختی که تصور می کنم او نیز متقابلا نسبت به نقطه نظرهای من دارد ، بیشتر منصفانه و کمتر تحریف آمیز می بود . برای مثال او اگر نه بیشتر از دوستان دیگرم که مسلما نه کمتر ، با نگرش من به مقوله " انقلاب اجتماعی " و جایگاه " توده ها " و نقش " روشنفکران انقلابی " در روند انقلاب ، آشنایی دارد . این را بارها بحث کرده ایم . در کجای مقاله " چرخ پنجم " من صحبت از " انقلاب اجتماعی " کرده ام ؟ کجا نوشته ام که بدون حضور وسیع ، آگاهانه و فعالانه ی توده ها می توان تغییری مهم ، مردمی و پایدار بوجود آورد ! کجا گفته ام که جامعه می تواند همچنان منتظر باشد تا اقلیتی بیاید و توازن قوا را به ضرر رژیم سرکوب گر بچرخاند تا سرانجام آن مردم وارد میدان شوند و خلاصه اینکه مردم باید نقش خود را به عنوان " چرخ پنجم کالسکه ی انقلاب " بپذیرند ؟

اینکه مردم چه باید بکنند و جامعه باید منتظر باشد یا نباشد و نیروهای سیاسی چه خط و خطوطی را باید دنبال کنند و ... اصلا نه موضوع کار من است و نه اساسا در صلاحیت و حیطة توانایی ها و وظایف من و امثال من به عنوان یک نظریه پرداز و یا تحلیلگر سیاسی که خود را بر روی مؤلفه انقلاب هم می بیند ، می باشد . اینگونه برخورد ، درست یا غلط ، برخوردی از موضع خط دهنده گی و در جایگاه " رهبری کننده " مال من نیست ! شاید تفاوت اساسی میان من و کورش ، علیرغم نزدیکیهای بسیار مواضع تئوریکمان به یکدیگر ، در همین نقطه باشد ! شاید گیر کار ما آنجا باشد که من بدون هیچ " شکسته نفسی خورده بورژوازی " ! جایگاه خودم را در این " پایین ، پایین ها " یافته ام و او در آن " بالا ، بالا ها " نه ! به هر تقدیر خوشحالم که به بحث با او در ملاء عام می نشینم .

انقلاب اجتماعی

انقلاب اجتماعی به باور من ، گسترده ترین ، کیفی ترین و عالیترین شکل یک تحول اجتماعی می باشد که اولاً بدون گذار از یک " انقلاب سیاسی " امکان پذیر نمی گردد ، ثانیاً می باید که در کاکل یک " انقلاب اقتصادی " قرار بگیرد و ثالثاً بدنبال تغییر در " مناسبات تولید " به یک " انقلاب ارزشی " بالغ شود .

بنابراین ما موقعی می توانیم صحبت از یک انقلاب اجتماعی کنیم که بدنبال " تصاحب ضروری قدرت سیاسی " در بالا و " تغییر مسلم مناسبات تولید " در پایین ، " جابجایی ارزشی " در بالا و پایین جامعه نیز صورت گرفته باشد .

در این هم شکی نیست که بدون شرکت توده های مردم و دخالت مستقیم و فعال آنان در تمامی مراحل بالا ، بر تحولات رادیکال اجتماعی ، حتی در آنجایی که به تغییر رژیم سیاسی نیز منجر می شود (مثل انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران) همه نامی می توان داد الا انقلاب اجتماعی !

بنابراین تا آنجا که به تئوری انقلاب اجتماعی بر می گردد ، اختلاف چندانی با کورش ندارم . تفاوت اساسی در نگرش ما به پراتیک انقلاب است . یعنی همانجایی که سیاست آغاز می شود ! در آنجاست که به ناگهان هیولای چگونگی حل معادله ورود " عنصر اجتماعی " به پروسه انقلاب را تمام قد در مقابل خود خواهی یافت ! مستقل از آنکه تا کجا در تئوری به " توده ها " بها می دهی و اینکه جایگاه این توده ها در نگرش تو به انقلاب نقش درجه چندم را دارا باشد ، مقدم بر هر چیز برای حل معادله مذکور هیچ راهی به جز کشف قانونمندی های مستقل از ذهن را در برابر خود نخواهی یافت .

آنجاست که باید لطف کرده و نه در روی کاغذ که در جریان عمل نشان داد که چگونه می شود با یک " اپوزیسیون متوهم و بی برنامه و فسیل شده " و یک " ملت ذلت پذیر و ترسو و مسخ شده " به قول کورش ، انقلاب اجتماعی با مشارکت مستقیم توده ها را سازمان داد !

انقلاب اجتماعی یک " روند " است که با تصاحب قدرت سیاسی از پایین ، یعنی سرنگونی قهرآمیز ارتجاع حاکم تنها آغاز می گردد . تصاحب قدرت سیاسی اگر چه مبنای ورود به پروسه انقلاب اجتماعی است ، اما بدون محقق شدن شرط آن یعنی دست بالا داشتن عنصر رهبری کننده ضد استثماری هیچ تضمینی برای تحقق آن نیست . می خواهم بگویم که صرف پیروزی یک انقلاب سیاسی اصلاً بطور خودکار مساوی با محقق شدن یک انقلاب اجتماعی نبوده و نیست .

فکر می کردم که بحثش را قبلا با هم کرده ایم !

بحث من در " چرخ پنجم " اساسا حول شرایط تحقق این انقلاب سیاسی و قانونمندیهای مستقل از ذهن حاکم بر پروسه " تصاحب قدرت سیاسی " در شرایط " اختناق مطلق " بوده و نه جایگاه توده ها در انقلاب اجتماعی !

بحث من این نبوده و نیست که توده ها باید بقول کورش نقش خودشان را به مثابه چرخ پنجم کالسکه انقلاب بپذیرند یا نه ! من اصلا دچار این توهم نیستم که توده ها تحت تاثیر رهنمودهای ! ما حرکت می کنند . به همین دلیل هم مخاطب من نه توده ها که از قضا همان " الیت سیاسی " است که در توهم دسترسی به توده ها مدام به رهنموددهی به آنان مشغول است و در واکنش خودبخودی بی اعتنایی توده ها یا مثل آن " پیکار سابق " ! اطلاعیه می دهد که " توده ها ! ذهی بیشرمی ! ما آمدیم ولی شما نیامدید " !! و یا مثل کورش همین توده هایی را که مرا متهم به " فرعی ، حاشیه ای و دست دوم " قلمداد کردن جایگاهشان می کند ، " پست و زبون و ذلت پذیر و مسخ شده " ، نامیده و در عین حال از آنان انتظار جانبازی و فداکاری و قیام مسلحانه هم داشته باشد ! بحث من این نیست که توده ها چه جایگاهی را باید برای خود بپذیرند ، بلکه این پیشتان است که می بایست درک درستی از جایگاه توده ها در استراتژی خود داشته باشد .

من می گویم که تا نقطه شکستن تعادل قوا میان " پوزیسیون " و " اپوزیسیون " نمی بایستی که پیشتان ، انتظار ورود توده ها را در ابعاد وسیع به صحنه داشته باشد و تا آن نقطه باید که با اتکاء به " عنصر کیفی " پیش رفت .

کورش به این می گوید نگرش " نخبه گرا " من می گویم نگرش " واقع گرا " . او نقطه شکستن تعادل قوا را معادل با انقلاب می گیرد و من تنها نقطه شروع انقلاب ، یک " نقطه عطف " ، یک سرفصل کیفی که در آن " قدر " مردم و البته آن نیرویی که موفق به شکستن این تعادل شده است رقم خواهد خورد . اینجاست که منم با کورش موافقم وقتی که می گوید در این نقطه است که " بازی قدرت تا حد سرنوشت سازی قالب گرفته و تعیین تکلیف شده است ... "

یعنی مسلم است که در آن نقطه مسئله بواقع خطیر " هرژمونی " در صحنه عمل و نه با قیام و قعود " تعیین تکلیف " خواهد شد و توده ها آنگاه بدنبال آن نیرویی روان خواهند شد که موفق به شکستن تعادل شده باشد . مگر آنکه نیروهای واقعی دیگری نیز در صحنه حضور داشته باشند که موفق شوند هرکدام بخشی از همین مردم را بدنبال خود سازماندهی کنند . بنابراین تا آنجا

که به مشروعیت یافتن آن " نیروی کیفی " مورد بحث در میان توده ها برمی گردد و دامنه آن تا سربرآوردن نیروی مذکور از صندوقهای رای نیز کشیده می شود حق با کورش است ! منتها در این رابطه متاسفانه دیگر کاری نمی توان کرد مگر آنکه خود آستینها را بالا زده و پیشاپیش به پی ریزی تشکیلاتی همت گمارد که تئوریهای مربوطه را با ارزش گذاری درجه اول برای توده ها و بدست خودشان در داخل ایران موبموبه محک عمل بزند . وگرنه باید اگر خواستیم عرصه تئوری صرف را لحظه ای ترک کرده و پا به صحنه عمل سیاسی بگذاریم ، با کمال تأسف مجبوریم که با همین ابزار و امکاناتی که خوب یا بد در صحنه سیاست ایران موجودند کار کنیم . قبلا در جایی گفته بودم که " **سیاست یعنی هنر استفاده از امکانات موجود** " همانگونه که " **انقلاب ، هنر خلق امکانات نوین** " است و سیاست انقلابی نیز چیزی نیست جز استفاده هوشیارانه از امکانات موجود برای خلق امکانات نوین ! برای رهایی خود و خلق و البته که با حفظ اصول و پرنسیپهای انقلاب .

کورش می نویسد :

تجارب تاریخی متعدد نشان می دهد که هر نوع تغییر سیاسی که بدون حضور توده های آگاه و مسلح انجام شده جز به استقرار یک رژیم غیر دموکراتیک و انحصار گرا ختم نشده است : مانند کوبا، الجزایر، لائوس و یا ایران . در نیکاراگونه نبود پایه ی توده ای آگاه و مسلح سبب خلع قدرت حاکمیت انقلابیون (ساندینست ها) شد . آیا صرف کنار زدن رژیم سیاسی حاکم بر یک کشور - از طریق یک اقلیت مسلح فداکار - آینده ای بهتر را برای توده ها به ارمغان خواهد آورد ؟ پاسخ مثبت دادن به این سوال تساهل اغراق آمیز و ساده نگرانه ای را می طلبد . تابع فلسفه یا شانس و یا اقبال است . تابع احتمال و شاید های بسیار است .

از قضا همین تجارب تاریخی متعدد نشان می دهد که مقوله حضور توده های آگاه و مسلح (که البته یک پای اصلی هر تحول انقلابی است) ارتباط چندانی با استقرار و یا عدم استقرار یک رژیم دموکراتیک و تکثرگرا ندارد . ویتنام البته شاید سهوا از قلم افتاده است ! با این حال مگر در همین مثالهای ذکر شده جدای از مورد لائوس که نمی دانم چرا قاطی بقیه شده ، مگر در تمامی موارد ذکر شده توده های مسلح و نسبتا آگاه (حداقل به آنچه که نمی خواستند) حضور نداشتند ؟ برآیند کدامیک از انقلاباتی که تا کنون در تمام دنیا رخ داده و توده های آگاه و مسلح مردم هم در آن شرکت داشته اند ، یک رژیم دموکراتیک و غیر انحصار گرا بوده است ؟

تلاش در راستای پایه ریزی یک ساختار دموکراتیک تنها از طریق ایجاد نهادهای قدرتمند دموکراتیک در بطن جامعه و تثبیت فرهنگ دموکراتیک در ذهنیت اجتماعی و در سازمانیابی همان توده های آگاه و مسلح از پایین و در کانونها ، انجمنها و شوراهای گوناگون امکان پذیر است .

نهادهای قدرتمندی که توده‌ها با اتکاء و در چارچوب آنان ، ابزار دفاع از دستاوردهای انقلاب خود را در اختیار داشته باشند . این است تضمین تداوم انقلاب و تثبیت یک رژیم دمکراتیک و تکثرگرا و نه تنها ماهیت و نگرش نیروی خیز برداشته به قصد تصاحب قدرت سیاسی !

به علاوه من کجا از امکان کنار زدن رژیم سیاسی ایران توسط " یک اقلیت مسلح و فداکار " سخن گفته‌ام که می‌باید ظاهراً " آینده‌ای بهتر را برای توده‌ها به ارمغان بیاورد " ؟

کنار زدن رژیم سیاسی یک کشور توسط یک اقلیت مسلح و فداکار حتی در بهترین شکل خود مثل انقلاب اکتبر روسیه ، به باور من نه یک انقلاب که " کودتای نخبگان " است . هر چند درست و قابل دفاع هم برایم باشد !

بحث من در همه جای " چرخ پنجم " مربوط به حل معادله چند مجهولی به میدان آوردن " عنصر اجتماعی " و جایگاه توده‌ها به مثابه این چرخ پنجم تا همین نقطه است و نه بیشتر !

در اینجا دوباره تاکید می‌کنم که نگاه " پیشتاز " به نقش توده‌ها و به تبع آن انتظارات بیجا از آنها که عواقبی همچون یاس و پاسیویسم مبارزاتی را می‌تواند که بدنبال داشته باشد ، می‌بایست که تا نقطه شکستن " تعادل قوا " و آماده شدن شرایط مساعد برای ورود آنان به مبارزه ، اساساً نگاهی کیفی و به مثابه چرخ پنجم کالسکه انقلاب باشد . فقط تا آن نقطه و نه فراتر ! از آن نقطه به بعد است که می‌توان و باید با همین چرخ توده‌ها حرکت کرد . به غیر از آن اصلاً حرکت امکان‌پذیر نیست ! بویژه در شرایط امروز ایران که تهدید درگرفتن یک جنگ داخلی فرساینده بدلیل حضور کانونهای مسلح قدرت ارتجاعی در گوشه و کنار ایران نیز از اساس منتفی نیست .

با اینحال مسئله کورش حتی با به میدان آمدن همین توده‌ها نیز پاسخ نمی‌گیرد چرا که توده‌ها " استبداد پذیر " هستند . دقت کنید :

براستی به صحنه آمدن چنین توده‌ای از پیش آماده شده برای استبداد پذیری ، به هنگام «شکستن " تعادل قوا " میان انقلاب و ضد انقلاب » ، نوید بخش چه تغییر کیفی و دمکراتیک و چه فردای بهتری می‌تواند باشد ؟ چنین بافتی از مردم از آنها چه چیزی جز پله‌ای برای به قدرت رساندن دیکتاتوری‌های جدید می‌سازد ؟

می‌بینید که مشکل تنها " نگرش انقلابی نخبه‌گرای " من نیست ! " استبداد پذیری " توده‌ها هم هست . اینرا دیگر چه باید کرد ؟ دوست نازنین من یادش رفته که

همین چند سطر پیش نوشته بود که :

بر این اساس نگارنده این فرضیه را مطرح می سازد که در ایران امروز مردم دیگر نباید « چرخ پنجم کالسکه ی انقلاب » بلکه بازیگر اصلی حرکت انقلابی باشند . توده ها باید در صنف مقدم مبارز قرار گیرند .

بیش از این نمی خواهم وارد تناقضات فاحشی که ذهن کورش را گرفته بپردازم دوست دیگری طی مقاله ای در همین دیدگاه به بسیاری از آنان پرداخته است . تنها دوست دارم که با ذکر مشترکاتم با او مطلب را به پایان برم .

" حرکتی مانند آنچه ما در این فرضیه مطرح ساخته ایم برای فرد یا تشکلی که اصل و اساس مبارزه را « انسان » قرار می دهد قابل تصور، ممکن و شدنی است . چنین دیدگاهی برای یک تفکر انسان مدار قابلیت اجرایی خواهد داشت .

انسان نه به عنوان ابزار مبارزه بلکه به عنوان هدف آن ؛ نه به عنوان شکل و قالب بلکه به عنوان محتوا و ذات مبارزه ؛ نه به عنوان « نفر » و عضو یک تشکیلات که فقط فرمان ببرد ، بلکه به عنوان بازیگری آگاه و دارای اختیار که بر اساس شعور و اراده ی خویش حرکت کند ؛ توده ها نه به عنوان جمعی مبهم از افراد که باید مورد هدایت نخبگان قرار گیرند ، بلکه به عنوان مجموعه ای از انسان ها که هر یک دارای قدرت تفکر ، تشخیص ، شخصیت و ویژگی های منحصر به خویشند و به این عنوان می بایست رای و نظر هریک از آنها به عنوان نمودی از خرد جمعی در فرایند اخذ تصمیمات و اجرای آنها مورد احترام عملی قرار گیرد . "

بیژن نیابتی ، دوازدهم آبانماه ۱۳۸۴